

عمرو بن عاص

پس از پیروزی علی(ع) در جنگ جمل، مرکز توطئه علیه آن حضرت به شام انتقال یافت و معاویه، رهبر بنی امیه، با کمال سرعت به جذب متنفذین کوفه پرداخت تا ریشه مخالفین خود را از میان ببرد. به همین جهت، به مجرد رسیدن نخستین نامه‌ای که از علی(ع) به دستش رسید افرادی را که امید داشت به او کمک کنند، به شام فراخواند و تأکید کرد که سریعاً به شام بیایند.

مهمترین فرد در میان مدعوین معاویه، عمرو بن عاص بود؛ که معاویه پس از دریافت نامه علی(ع)، بدون درنگ او را دعوت کرد: «اما بعد، حتماً اخبار علی(ع)، طلحه و زبیر و عایشه را شنیده‌ای. از بازماندگان جنگ بصره، مروان پیش من آمده است. جریر بن عبدالله هم برای بیعت گرفتن از من از سوی علی(ع) آمده است؛ من در خانه نشسته و منتظر هستم که به لطف خدا به سوی من سفر کنی!»

هنگامی که نامه به دست عمرو بن عاص رسید، دو فرزند خود، عبدالله و محمد را فراخواند و با آنها مشورت کرد. عبدالله گفت: رسول خدا(ص) به هنگام رحلت از تو خرسند بود. ابوبکر و عمر هم که از دنیا می‌رفتند، از تو خرسند بودند. اکنون اگر برای مقداری ناچیز مال دنیا، دین خود را از دست بدهی، فردا در آتش دوزخ گرفتار خواهی بود!

عمرو بن عاص رو به محمد فرزند دیگری کرد و گفت: نظر تو چیست؟ محمد گفت: سریعتر به شام سفر کن و قبل از این که جایگاههای ریاست از کف برود، مقامی را به چنگ بیاور.

فردا صبح، عمرو بن عاص غلام خود «وردان» را احضار کرد و به وی گفت: آماده حرکت باش. و چون در رفتن مردد بود، بار دیگر گفت: بارها را فرود آور! غلام بارها را به زمین گذاشت و

این تردید در تصمیم‌گیری سه بار تکرار شد. وردان به ارباب خود گفت: هذیان می‌گویی ای ابو عبدالله! اگر بخواهی می‌گویم که در دل چه داری؟ عمرو بن عاص گفت: بگو. وردان گفت: دنیا و آخرت هر دو به تو عرضه شده است. می‌گویی به همراه علی(ع)، آخرت بدون دنیا است و به همراه معاویه دنیا بدون آخرت است. نظر من این است که در این دعوت، گوشه‌خانه‌ات بنشین. اگر دینداران پیروز شدند، دینت را حفظ کرده‌ای و با آنها هستی و اگر دنیاطلبان پیروز شدند، نیازمند تو هستند و به سراغ تو خواهند آمد.

گرچه وردان و عبدالله نظر خود را به عمرو بن عاص گفتند و او را از سفر بازداشتند، ولی وعده‌های معاویه آنچنان عمرو بن عاص را فریفته بود که پند و اندرز غلام و فرزندش در او اثری نگذاشت و سرانجام برای مبارزه علیه علی(ع) وارد شام شد.

چون عمرو بن عاص در توطئه علیه علی بن ابیطالب(ع) در کنار معاویه بود، جا دارد مطالبی درباره وی نقل شود، تا عللی که او را ناگزیر کرد که با معاویه همپیمان و همراه شود، روشن گردد و نیز این پیمان از نظر معیارهای انسانی مورد ارزیابی قرار گیرد.

خصلت سودجویانه، اولین چیزی است که قبل از اسلام از سیاست عمرو بن عاص روشن می‌شود و نقض این حقیقت را درباره او نمی‌توان نادیده گرفت. عمرو بن عاص خود از آن روزها سخن می‌گوید: «هنگامی که با احزاب از خند باز می‌گشتیم، برخی از قریش را که هم رأی و هم نظر من بودند و سخن مرا می‌پذیرفتند، گرد آوردم و گفتم: به خدا سوگند، می‌دانید که محمد(ص) چنان ترقی می‌کند که جای انکار آن نیست. من فکری دارم، در میان می‌گذارم تا نظر شما را بدانم. مردم گفتند: نظر تو چیست؟ من گفتم: فکر می‌کنم که پیش نجاشی برویم و آنجا بمانیم. اگر محمد(ص) بر قوم ما پیروز شد، ما سالم مانده‌ایم و اگر قوم ما پیروز گردیدند، ما را

می‌شناسند و زبانی از آنها نمی‌بینیم. هنگامی که این پیشنهاد را مطرح کردم، گفتند: این فکر خوبی است! من گفتم پس هدیه خوبی برای او آماده کنید...»

فرصت طلبی و بهره‌برداری از موقعیتها و فرصتها در جان عمرو بن عاص ریشه دوانیده بود. موضع او در این باره، موضع بزرگان صاحب نفوذی بود که ابوبکر، عمر و علی(ع) با آنها پیکار کردند. قبلاً گفتیم که عمر، اموالی را که عمرو بن عاص از مصر جمع کرده بود مصادره کرد. گرچه او برای درست بودن کارش دلیلی آورد، اما عمر قانع نشد و به او نوشت: «شما گروه استانداران بر سر اموال نشسته‌اید و بهانه می‌آورید. شما جویای آتش هستید و در ننگ خود شتاب می‌کنید. من محمد بن مسلمه را نزد تو فرستادم، نیمی از مالت را در اختیار او قرار ده!» هنگامی که محمد پیش عمرو بن عاص آمد، برای او غذایی تهیه نمود و از او خواست که غذا را بخورد؛ اما محمد غذا نخورد و گفت: «این غذایی که تهیه کرده‌ای، هدیه شری است. اگر غذای مهمان می‌آوردی، می‌خوردم. این غذایت را از پیش من بردار و اموالت را برای من حاضر کن.» عمرو بن عاص اموالش را حاضر کرد. محمد هم نیم آن را برداشت. هنگامی که عمرو بن عاص دید مقدار زیادی از اموال او را مصادره کرده‌اند، گفت: «خدا لعنت کند عصری را که من در آن استاندار عمر شده‌ام! به خدا سوگند از یاد نمی‌برم که عمر و پدرش در حالی هیزم حمل می‌کردند که عبایشان از زانو پایین‌تر نمی‌آمد. در حالی که پدر من — عاص بن وائل — در همان موقع لباسهای ابریشمی به تن می‌کرد.»

از این جریان روشن می‌شود که عمرو بن عاص، عشق فراوانی به استفاده مادی از راه نفوذ و قدرت داشت. عمرو بن عاص سرزنی برای عمر و پدر او جز این مطلب نیافت که فقیر بوده‌اند و لباسی که خود را با آن کاملاً بپوشانند، نداشته‌اند و با دست خود کار می‌کردند، هیزم به دوش می‌کشیدند و زندگی‌شان را از این راه اداره می‌کردند.

عمرو بن عاص برای پدر خود نیز بهتر از این امتیاز نیافته بود که لباسهای ابریشمی می‌پوشید. در صورتی که اگر عمرو بن عاص انصاف می‌داد و از اندیشه جاهلی خود دست برمی‌داشت، می‌دید که آنچه به وسیله آن عمر بن خطاب را سرزنش کرده، دلیل بر عظمت اوست و آنچه گمان می‌کند امتیاز عاص بن وائل است از ارزشهای پوسیده است.

خواننده محترم گمان نکند که عمرو بن عاص، فقط با عمر بن خطاب چنین سخن گفته است، بلکه این روحیه در نهاد او و برای همیشه وجود داشت. مردم در نظر او به دو گروه اشراف و غیر اشراف تقسیم می‌شدند و این شرافت، فقط موروثی بود و چنین فردی امتیازاتی داشت که غیر اشرافی نداشت و مردم می‌بایست پیروی از این دسته را پیش گیرند.

مورّخین در این مطلب اتفاق نظر دارند که «رأی و نظر عمرو بن عاص در اداره حکومت مصر، این بود که آنچه سرزمین مصر را آباد و اصلاح می‌کند و مردم را از مهاجرت باز می‌دارد، این است که سخن افراد پایین اجتماع درباره رهبران آنها پذیرفته نشود.»

بدین‌گونه، روح عمرو بن عاص با هواهای نفسانی کهن، که به اشراف‌زادگان حق می‌داد منافع را به خود اختصاص دهند و بر مردم حکومت کنند و با آرزوی سودطلبی و بهره‌وری از فرصتها و مناسبتها مختلف آمیخته بود. اندیشه او گاهی بین رضایت به سلامتی وجدان و یا کنار گذاشتن وجدان در راه سودطلبی نوسان داشت. اما اضطراب و تردید او دیری نمی‌پایید و حالت سودطلبی و نفع را مقدم می‌داشت. نمونه اضطراب و نگرانی روحی او را به هنگام حرکت به طرف شام و اجابت دعوت معاویه دیدیم که سرانجام نیز رفتن به شام را بر ماندن ترجیح داد.

مورّخان قصیده‌ای را به عمرو بن عاص نسبت می‌دهند که آن را در مسیر سفرش به شام، سروده است. وی در این اشعار نظر خود را علناً درباره علی(ع) و معاویه بیان می‌کند. علی(ع) از

نظر عمرو بن عاص شخصیتی بزرگ و معاویه هم در نظرش چیز دیگری است. با این حساب، عمرو بن عاص دو روح دارد: یک روح، او را از رفتن نزد معاویه بازمی‌دارد و روح دیگر او را به سوی معاویه می‌راند. او سرانجام اشعارش را چنین به پایان می‌رساند: «من با طمع خود و با آگاهی، دنیا را پذیرفتم و آنچه را که اختیار می‌کنم بر آن دلیل و برهانی نیست.»

«من اوضاع دنیا را کاملاً می‌شناسم و نسبت به آن آگاهم؛ اما باز در من هواهای رنگارنگی است. ولی روح من زندگی با شرافت را دوست می‌دارد و هیچ انسانی به زندگی با خواری خرسند نیست.»

عمرو بن عاص زندگی شرافتمندانه را امروز، تنها در منافع مادی و وعده‌های بنی‌امیه می‌بیند. چنان که در زمان عمر بن خطاب هم زندگی شرافتمندانه را در لباسهای ابریشمی پدر خود، عاص بن وائل می‌دانست و ذلت در زندگی را امروز، در یاری علی(ع) می‌پندارد که حاضر نیست منصبها را بفروشد و باز در زمان عمر بن خطاب هم، زندگی فلاکت بار را در عبای کهنه‌ای که عمر و پدرش پوشیده بودند، می‌دانست.

هنگامی که عمرو بن عاص به خانه معاویه رسید، به او گفت: «ای اباعبدالله، من تو را برای نبرد با این مرد (علی(ع)) دعوت می‌کنم که نافرمانی خدا را نموده، اتحاد مسلمانان را برهم زده، آشوب به پا نموده و جمعیتها را پراکنده ساخته است و...» عمرو بن عاص گفت: اگر من در جنگ با او از تو پیروی کردم، با این که تو خطر آن را می‌دانی، در مقابل، چه می‌دهی؟ معاویه گفت: هرچه بگویی! عمرو بن عاص گفت: حکومت مصر را به من بده!

معاویه و عمرو بن عاص که هر دو فریبکار و دغل بودند، هریک می‌خواستند دیگری را بفریبند و در این توطئه سود بیشتری ببرند. سرانجام حيله‌گریهای آنان به اینجا رسید که عمرو

بن عاص با معاویه به خلافت بیعت کند، به این شرط که معاویه، مصر و ملت آن را به عمرو بسپارد و دخالتی در امور مصر و مردم آن سرزمین نکند. آن دو این معامله را علیه علی(ع) انجام دادند که سرانجام این ملاقات را علی(ع) با این کلمات خلاصه کرده است: «او (با معاویه) بیعت نکرد مگر این که بر او شرط کرد که در برابر آن بهایی دریافت دارد. در این معامله شوم دست فروشنده هیچ‌گاه به پیروزی نمی‌رسد و سرمایه خریدار به رسوایی خواهد کشید (اکنون که آنها روی حکومت مسلمانان این چنین بی‌رحمانه معامله می‌کنند). شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ آن را فراهم سازید.»

و باز علی(ع) در این باره می‌فرماید: «به من خبر داده‌اند که عمرو بن عاص تنها به این شرط با معاویه بیعت کرد که توانی بگیرد، که از قدرت معاویه افزونتر باشد — منظورش حکومت مصر بود — فروشنده دین خود را به دنیا معامله کرد و فروخت و مشتری هم ملتزم شد که مرد ستمگر و فاسقی را در مقابل اموالی که می‌گیرد یاری نماید!»

عمرو بن عاص به این مقدار تلاش به نفع خود اکتفا نکرد، بلکه برای جنگ و تبلیغات علیه علی و آماده ساختن مردم، معاویه را راهنمایی می‌کرد. از مطالبی که عمرو بن عاص به معاویه گفت این بود که: «افراد مورد اعتماد خود را بفرست، تا در میان مردم شایع کنند که علی(ع) عثمان را کشته است!» در صورتی که او می‌دانست، دست علی(ع) از خون عثمان پاک است و خوب می‌دانست که خودش نقش مؤثری در قتل عثمان داشته است؛ چنان که در بحث «محرکین قتل عثمان» روشن شد. هنگامی که معاویه از عمرو خواست که برای آمادگی نبرد، به تنظیم صفوف لشکر بپردازد، عمرو پیش از اطمینان از نفع و بهره‌اش، کاری نکرد. او به معاویه گفت: «به شرط آن که اگر علی(ع) کشته شد و حکومت اسلامی در اختیار تو قرار گرفت، حکومت من برقرار بماند!»

از مطالب دیگری که دلیل سودجویی عمرو بن عاص است این که هنگامی که در داستان مشهور «حکمت» ابوموسی و عمرو بن عاص و گروهی از دو طرف درباره حاکم مسلمانان سخن می گفتند و بحث می کردند که چه کسی شایسته خلافت است، ابوموسی مایل بود که خلافت به عبدالله بن عمر بن خطاب برسد و این سخن را چند مرتبه تکرار کرد و گفت که او برای خلافت سزاوارتر است: «به خدا سوگند، اگر می توانستم، نام عمر بن خطاب را زنده می کردم.» در چنین موقعی عمرو بن عاص گفت: «اگر به خاطر دین فرزند عمر بن خطاب می خواهی با او بیعت کنی و او را به خلافت برسانی، چرا فرزند من، عبدالله را فراموش کرده ای، در صورتی که شایستگی و صلاحیت او را می دانی!»

آری، با این که عمرو بن عاص فرمانده لشکر معاویه بود و قول حکومت مصر را از او گرفته بود، و در اجتماع حکمت هم نماینده معاویه بود و حيله گر داستان حکمت بود، با این همه، علیه معاویه به طرح نقشه می پرداخت!

البته هم معاویه و هم عمرو عاص از خیانت نسبت به علی آگاهی داشتند و اعتقاد کامل داشتند که علی (ع) بهتر و شایسته تر از معاویه است، اما هر دو می کوشیدند که از این نبرد بهره بیشتری ببرند. اگرچه عمرو بن عاص و معاویه ظاهراً هم پیمان بودند، ولی قلباً با یکدیگر دشمنی می کردند، زیرا کسانی که برای تجاوز و ستم با هم همکاری می کنند، طبعاً با یکدیگر دشمنی می ورزند.

معاویه و عمرو بن عاص در کلماتی که گاه و بیگاه می گفتند، این حقیقت را می نمایانند: پس از جنگ صفین، معاویه به اطرافیان خود گفت: «عجیب ترین چیزها چیست؟» هر یک پاسخی دادند. موقعی که نوبت به عمر بن عاص رسید، گفت: «عجیب ترین چیزها، پیروزی باطل

بر حق است!» و مقصود عمرو بن عاص، معاویه و علی(ع) بود. معاویه هم فوراً گفت: «بلکه عجیب‌تر این است که وقتی کسی از خدا نهراسد، چیزی به او بدهند که لایق و سزاوار آن نباشد.» و منظور معاویه، عمرو بن عاص و زمامداری او در مصر بود!

عمرو بن عاص صریحاً نظر خود را درباره معاویه و علی(ع) بیان می‌داشت و این اظهار نظر او، میزان حيله‌گری و ضعف عقیده وی را ثابت می‌کند و نیز نشان می‌دهد که ارزشهای انسانی در نظر یاوران معاویه بی‌ارزش است و حدود خیانت آنان را نسبت به اعتقاد درونیشان آشکار می‌کند. پس از این که علی(ع) به شهادت رسید، معاویه در واگذاری استانداری مصر به عمرو تعلل کرد. عمرو بن عاص از معاویه خواست که به قول خود عمل کند، اما معاویه باز امروز و فردا کرد. عمرو قصیده‌ای طولانی ساخت و برای معاویه فرستاد. در آن سروده می‌گوید: «معاویه! فضل مرا از یاد مبر، از راه حق منحرف نشو. ای پسر هند، ما از نادانی، تو را علیه سرور بزرگ و برتر یاری کردیم. بین شما هیچ‌گونه نسبتی نبود، چه نسبتی میان شمشیر و داس وجود دارد؟ و زمین کجا و آسمان کجا، علی(ع) کجا و معاویه کجا؟!»

معاویه پس از این قصیده، مصر را به عمرو بن عاص بخشید!

از جمله دلایل روشنی که نشان می‌دهد معاویه و عمرو بن عاص فقط به خاطر منافع با یکدیگر ارتباط داشتند و قلباً با هم دشمن بودند، این است که عمرو، معاویه را با شعری که معروف است، هجو نمود. هنگامی که معاویه، عمرو بن عاص را فرستاد که توطئه حکمیت را به انجام برساند و از سادگی و بلاهت ابوموسی اشعری استفاده کند، در همان موقع معاویه به عبدالرحمن بن اُمّ‌الحکم فرمان داد که جواب شعر عمرو بن عاص را بدهد و از او بدگویی کند.

عبدالرحمن هم به عمرو بن عاص بد گفت، او را تهدید کرد، لعنت و سرزنشش کرد که در جنگ صفین از دست علی(ع) فرار کرده است:

«آن ناپاکی را که در پیش گرفته‌ای رها کن، زیرا ناپاک، ملعون است. مگر از دست علی(ع) در جنگ صفین فرار نکردی و در جانبازی بخل نمودی؟ از این که مرگ گریبان را بگیرد، ترسیدی، در صورتی که هر موجودی می‌میرد.»

این شاعر، درباره هم‌پیمانی این دو تن که برای «خونخواهی» عثمان و انتقام از «علی(ع)» قیام کرده‌اند چه ناسزا و تهدید و لعنی دارد؟!

پیش از به وجود آمدن این آشوبها، حقیقت معاویه و عمرو بن عاص در طمعکاری و میل به سودجویی برای همه آشکار بود. یکی از نمونه‌های آن، پیشگویی عمر بن خطاب درباره آنهاست، که مردم را در آخرین لحظات زندگی، از معاویه و عمرو بن عاص برحذر داشت و گفت: «ای یاران دین محمد(ص) به یکدیگر اندرز دهید، زیرا اگر چنین نکنید عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان بر شما مسلط می‌گردند!»